

نقش گناه در سرنوشت انسان

حجت الاسلام والمسلمین علی اکبر صمدی یزدی*

مقدمه

عامل سازنده تاریخ و زندگی انسان، دگرگونی‌هایی است که در روش اخلاق و عمل آدمی بروز می‌کند. تاریخ، چهار گروه از اقوام و ملت‌ها را به ما نشان می‌دهد که زندگی‌ها و سرنوشت‌های متفاوتی داشته‌اند:

۱. گروهی که آخرین مراحل ترقی و پیشرفت خود را به سرعت طی کرده و موفقیت‌های فراوانی داشته‌اند.

۲. گروهی که به پایین‌ترین مرحله انحطاط رسیده، دچار بدبختی و ذلت گردیده‌اند.

۳. گروهی که یک روز، پراکنده و شکست‌خورده بودند؛ اما روزی دیگر، سربلند و سرافراز شده و به عزت و سربلندی رسیده‌اند.

۴. گروهی که از عالی‌ترین مرحله افتخار، به دره ذلت و خواری سقوط نموده‌اند.

حال باید دید علت این تغییرات چیست؟

* دانش‌آموخته حوزه علمیه و از مبلغان نخبه دفتر تبلیغات اسلامی.

شاید بعضی علت این موضوع را شناس، اقبال، طالع، تغییرات اوضاع فلکی یا نقشه بیگانگان و دشمنان و عوامل بیرونی بدانند؛ اینها در واقع، علت اصلی را فراموش کرده، به علت‌های خیالی و یا فرعی پرداخته‌اند؛ اما قرآن کریم، در این باره قانون کلی و عمومی را بیان می‌کند؛ قانونی که یکی از پایه‌های جهان‌بینی و جامعه‌شناسی در اسلام است. قرآن می‌گوید: هرگونه تغییر و دگرگونی در خوشبختی و بدبختی افراد و اقوام، در دست خود آنهاست. شناس، اقبال، طالع، تأثیرات فلکی و مانند اینها هیچ کدام پایه و اساس ندارد. در سوره مبارک انفال می‌خوانیم: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»^۱ این به دلیل آن است که خداوند هیچ نعمتی را که به گروهی داده، تغییر نمی‌دهد؛ جز آنکه آنها خودشان را تغییر دهند و خداوند شنوا و داناست. همچنین در آیه دیگر می‌خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»^۲ خداوند سرنوشت هیچ قوم و ملتی را تغییر نمی‌دهد، مگر آنکه آنان آنچه را در خودشان است، تغییر دهند.»

از این آیات استفاده می‌شود که فیض و رحمت خداوند، همیشگی و همگانی است که به تناسب شایستگی‌ها و لیاقت‌ها به مردم می‌رسد. در ابتدا، خداوند نعمت‌های مادی و معنوی خویش را شامل حال افراد و اقوام می‌کند؛ چنانچه نعمت‌های الهی را وسیله‌ای برای تکامل خویش قرار دهند و از آنها برای پیمودن مسیر حق مدد بگیرند و شکر آن را به‌جا آورند، خداوند نعمتش را پایدار، بلکه زیاد می‌کند؛ اما اگر نعمت‌ها را وسیله گناه، معصیت و سرکشی قرار دادند، در این هنگام است که خداوند نعمت‌ها را از ایشان می‌گیرد و گاهی آن را به بلا و مصیبت تبدیل می‌کند. بنابراین، تغییر سرنوشت، به دست خود ماست و مهم‌ترین عامل تغییر سرنوشت، گناه و نافرمانی خداوند است.

امام صادق علیه السلام در این باره فرموده: «مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ نِعْمَةً فَسَلَبَهَا إِلَّا هُوَ حَتَّى يُذْنِبَ ذَنْبًا يَسْتَحِقُّ بِذَلِكَ السَّلْبَ»^۳ خداوند هیچ‌گاه نعمتی را که به بنده‌اش بخشیده است، از او

۱. انفال، آیه ۵۳.

۲. رعد، آیه ۱۱.

۳. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۷۴.

نمی‌گیرد؛ مگر اینکه گناهی کند که به جهت آن، مستحق سلب نعمت شود.» همچنین فرمود: «خداوند پیامبری را مأمور کرد که این سخن را به قوم خود بگوید: هیچ جمعیت و گروهی که در پرتو اطاعت من در خوشی و آسایش بوده‌اند، از آنچه موجب رضایت من است، تغییر حالت نداده‌اند، مگر اینکه من هم آنها را از آنچه دوست می‌دارند، به آنچه ناخوش دارند، تغییر حال داده‌ام. هر گروه و خانواده‌ای که به دلیل معصیت گرفتار ناراحتی بوده‌اند، سپس از آنچه موجب عدم رضایت من است، تغییر موضع داده‌اند، من هم آنها را به آنچه دوست دارند، رسانده و تغییر موضع داده‌ام.»^۱

بنابراین، هم از آیات قرآن کریم و هم از روایات معصومان علیهم‌السلام و جریان‌های تاریخی استفاده می‌شود که گناه، نقش بسیار مؤثری در سرنوشت زندگی جمعی و فردی دارد. قرآن کریم اقوامی را معرفی می‌کند که از نعمت‌های فراوان الهی برخوردار بودند؛ ولی به دلیل کفران نعمت و گناه، نه تنها نعمت را از دست دادند، بلکه به عذاب و بلاهای گوناگون گرفتار شدند.

قوم سبأ و تغییر سرنوشت

با اینکه قرآن کریم کتاب قصه و تاریخ نیست، در عین حال، مملو از عبرت‌ها و پندهای تاریخی است. در سوره مبارکه سبأ می‌خوانیم: «لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكَهُمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ كُلُّوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبُّ غَفُورٌ فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرْمِ وَيَدُنَا لَهُمْ بَجْتَنِيهِمْ جَنَّاتٍ ذَوَاتِ أَكْلٍ خَمْطٍ وَأَثَلٍ وَشَيْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ»^۲ برای قوم سبأ در محل سکونتشان نشانه‌ای [از قدرت الهی] بود؛ دو باغ [بزرگ و گسترده]، از راست و چپ [آن رودخانه‌ای عظیم می‌گذشت و میوه‌های فراوان داشت. به آنان گفتیم:] از روزی پروردگارتان بخورید و شکر او را به‌جا آورید. شهری است پاک و پاکیزه و پرودگاری آمرزنده [و مهربان]؛ اما آنان [از خدا] روی‌گردان شدند و ما سیل ویرانگر را بر آنان فرستادیم و دو باغ [پُربَركت] ایشان را به دو

۱. عبدعلی بن جمعه حویزی، تفسیر نورالتقلین، ج ۳، ص ۱۶۳.

۲. سبأ، آیه ۱۵ - ۱۷.

باغ [بی‌ارزش] با میوه‌های تلخ و درختان شوره‌گز و اندکی درخت سدر مبدل ساختیم. این کیفر را به دلیل کفرانشان به آنان دادیم و آیا جز کفران‌کنندگان را کیفر می‌دهیم؟» قوم سبأ در سرزمین یمن زندگی می‌کردند که خاکی حاصل‌خیز داشت؛ اما دچار کمبود آب بود. گاهی باران‌های سیل‌آسای فصلی می‌بارید که در دشت‌های پهناور هدر می‌رفت. از این رو، قوم سبأ به فکر ساختن سد افتادند تا آب‌های باران را پشت سد جمع کرده، از آن استفاده نمایند. سدهای متعددی ساختند که مهم‌ترین آنها، «سدّ مأرب» بود که بین دو کوه ساخته شد. برای سد، دریچه‌هایی قرار دادند که به‌موقع و به اندازه نیاز، از آب سد بهره‌برداری کنند. به برکت سد، دو طرف آن به مزارع و باغ‌های سرسبز و پرمیوه تبدیل شد و آن بیابان سوزان، به بهشتی جذّاب مبدل گشت. آن‌قدر میوه‌ها فراوان بود که اگر کسی سبدی روی سر می‌گذاشت و زیر درختان حرکت می‌کرد، در فاصله کوتاهی، سبدش پُر از میوه می‌شد. از سوی دیگر، وجود آب فراوان و درختان سرسبز سبب شده بود تا آب‌وهوای منطقه صاف و دلپذیر باشد.

سزاوار بود این قوم در برابر نعمت‌های پروردگار، راه و رسم شکرگزاری را پیشه خویش ساخته، قدردان نعمت خداوند شوند و در برابر ولی‌نعمت خود، خضوع و خشوع نمایند؛ اما آنان به جای شکر نعمت‌های الهی، به طغیان پرداخته، گرفتار شهوت‌رانی شدند و چون انبیای الهی را مانع لذت‌های غیرمشروع خود می‌دیدند، به آزار و اذیت آنان پرداختند. در نتیجه، سرنوشت آنان تغییر کرد و مستحق عذاب الهی گردیدند.

خداوند موش‌های صحرائی را مأمور کرد که سدّ را سوراخ کنند. سپس به وسیله سیل عظیم (عَرَم)^۱ آن را ویران ساخت. آب تمام باغ‌های آنان را ویران کرد. پس از مدتی کوتاه، باغ‌های پرمیوه و خرم به صحرائی خشک و سوزان تبدیل شد. به این ترتیب، به جای آن همه نعمت و درختان سرسبز، مستی درخت بیابانی و کم‌ارزش و اندکی درخت سدر به جای ماند.^۲

۱. «عَرَم»، در اصل از «عَرَامَة» (بر وزن علامه)، به معنای خشونت و کج‌خلقی و سختگیری است. توصیف

سیلاب به آن، به شدت خشونت و ویرانگری آن اشاره دارد.

۲. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیرنمونه، ج ۱۸، ص ۵۹.

در سوره مبارکه انعام می خوانیم: «أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمْكِنْ لَكُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ؛^۱ آیا ندیدید چقدر از اقوام پیشین را هلاک کردیم؟ اقوامی که از شما نیرومندتر بودند و قدرت هایی به آنان داده بودیم که به شما ندادیم. باران های پی در پی برای آنان فرستادیم و از آبادی های آنان، نهرهایی را جاری ساختیم؛ [اما هنگامی که سرکشی و طغیان کردند،] آنان را به جهت گناهانشان نابود کردیم و جمعیت دیگری پس از آنان پدید آوردیم.»

این آیات، صراحت دارد که گناه، نافرمانی خداوند و کفران نعمت، سرنوشت جمعیت ها را عوض می کند حتی موجب هلاکت و نابودی آنان می گردد.

قرآن کریم به سرنوشت قوم شعیب، عاد، ثمود، قارون و فرعون نیز اشاره کرده، می فرماید: «فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ؛^۲ هر یک را به کیفر گناهشان گرفتار کردیم؛ بر پاره ای از آنها طوفان شن فرستادیم، بعضی دیگر را بانگی سخت [و مرگبار] فراگرفت. بعضی را به زمین فروبردیم و گروهی را غرق کردیم و خدا بر آن نبود که بر آنها ستم کند؛ بلکه آنها خود در حق خویش ستم می کردند.»

همه بلاها و گرفتاری ها، نتیجه و پیامد گناه و کار خود افراد و جمعیت هاست که سبب شد دامن آنها را بگیرد. از این رو، در ابتدای آیه فوق می فرماید: «هر یک را به کیفر گناهشان گرفتیم.» در پایان آیه نیز تأکید می کند: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ؛ خداوند هرگز به آنان ظلم نکرد؛ بلکه آنان بودند که [با گناه خود] بر خویشتن ستم کردند.»

داستان عبرت آموز قوم عاد

داستان قوم عاد که در سوره های مختلف قرآن کریم به آن اشاره شده، بسیار جالب و عبرت آموز است؛ قبیله ای که حدود هفتصد سال پیش از میلاد مسیح در سرزمین احقاف^۳ یمن زندگی می کردند. این قوم، دارای قدهای بسیار بلند و جسم های قوی و نیرومند بودند^۳

۱. انعام، آیه ۶.

۲. عنکبوت، آیه ۴۰.

۳. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۱۴۶.

و عمرهای طولانی داشتند؛ چنان که امام صادق علیه السلام می فرماید: «افراد قوم عاد، چهارصد سال عمر می کردند»^۱

قوم عاد علاوه بر قدرت جسمانی و عمر طولانی، از نعمت آب فراوان و کشاورزی خوب و پُر محصول برخوردار بودند. در سایه این امکانات توانستند ثروت بسیاری به دست آورند و برای خود قصرها و کاخ و قلعه‌های محکم بسازند؛ ولی کم‌کم قدرت و امکانات موجب شد که راه طغیان و گناه را پیش گیرند.

خداوند برای هدایت آنها پیامبری به نام «هود» که با آنان نسبت خویشاوندی داشت، به سوی آنان فرستاد. حضرت هود علیه السلام خیرخواهانه آنان را اندرز داد و به سوی پاک‌ی دعوت نمود؛ ولی این گروه مغرور و خودخواه، او را به شدت کتک زدند؛ چنان‌که به زمین افتاد و یک شبانه‌روز بی‌هوش بود.^۲

پس از این بود که مدتی باران بر قوم نازل نشد؛ به طوری که هوا بسیار گرم، خشک و خفه‌کننده شده بود. مردم منتظر باران بودند تا هم هوا را تازه کند و هم از برکات دیگر آن استفاده نمایند؛ مشاهده کردند ابری در افق پدیدار شد که به سرعت رو به گسترش بود. با دیدن ابر بسیار شادمان شدند و گفتند: این ابر، باران‌زاست؛ در حالی که، عذاب وحشتناک بود: «بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ»^۳؛ این، همان چیزی است که برای آمدنش شتاب می‌کردند؛ بادی است که در آن عذاب دردناک وجود دارد.

این گونه، خداوند باد را مأمور عذاب قوم عاد نمود؛ بادی که ویژگی‌هایی داشت؛ از جمله:

۱. عذاب دردناک بود: «رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ»
۲. تندبادی ویرانگر بود: «تَدْمَرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا فَأَصْبَحُوا لَا يُرَىٰ إِلَّا مَسَاكِينُهُمْ»^۴ هر چیزی را به فرمان پروردگارش در هم می‌کوبد. آن‌گاه چنان [هلاک] شدند که جز خانه‌ها [ی] ویران [شان، آثاری به چشم نمی‌خورد.]

۱. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۳۵۹.

۲. همان، ص ۳۶۱.

۳. احقاف، آیه ۲۴.

۴. احقاف، آیه ۲۴.

تغییر سرنوشت برمکی‌ها

در دوران خلافت هارون الرشید، برمکی‌ها دارای مقام و منزلت بسیاری بودند؛ به طوری که هارون تمام امور مملکت را به آنها واگذار نمود، عزل و نصب‌ها در دست آنان بود و ثروت و دارایی حکومت در اختیار آنان قرار داشت. برامکه دارای بخشش و ریخت‌وپاش‌هایی بودند؛ چنان‌که درباره آنان گفته‌اند: «إِنَّ أَيَّامَهُمْ عُرُوسٌ وَسُرُورٌ دَائِمٌ لَا يَزُولُ؛^۱ روزگار آنها، عروسی و شادمانی دائمی بود که از بین نمی‌رفت.»

اما روزگاری، همین گروه به ذلت گرفتار شدند؛ به گونه‌ای که هارون بر آنها خشمناک شد و دستور داد جعفر برمکی را به قتل رسانند و سپس دست به کشتار برامکه زد و اموال آنها را گرفت. آل برمک پس از هفده سال عیش و قدرت، آن‌چنان ذلیل شدند که یکی از نزدیکان هارون به نام محمد بن عبدالرحمن هاشمی می‌گوید:

«یک روز عید قربان نزد مادرم رفتم. دیدم زنی با شخصیت و سخن‌دان نزد او نشسته است؛ اما لباس‌های کهنه بر تن دارد. مادرم به من گفت: این زن را می‌شناسی؟ گفتم: خیر! گفت: او عباده، مادر جعفر برمکی است. به او احترام کردم و گفتم: مادر! از عجیب‌ترین چیزی که از روزگار دیده‌ای، برایم تعریف کن.»

عباده گفت: «ای پسر! روز عید قربانی بر من گذشت که چهارصد کنیز آماده به خدمت داشتم و هنوز پسر جعفر را قدرناشناس می‌دانستم؛ ولی امروز آرزو دارم که یک پوست گوسفندی داشته باشم که زیرانداز من باشد!» پانصد درهم به او دادم؛ آن‌قدر خوشحال شد که نزدیک بود جان بدهد!^۲

دلیل این تغییر و ذلت پس از عزت، چیزی جز گناه نبود؛ زیرا برامکه در دوران قدرت، راه گناه و نافرمانی از خدا را پیشه خود ساختند؛ درباره آنها گفته‌اند: هنگامی که در مجلسی از کفر و شرک سخن به میان می‌آمد، شاد می‌شدند؛ اما وقتی آیه‌ای از قرآن خوانده می‌شد، چهره در هم می‌کشیدند.

إِذَا ذُكِرَ الشُّرْكَ فِي مَجْلِسٍ
أَنَارَتْ وَجُوهَ بَنِي بَرْمَكٍ

۱. حاج شیخ عباس قمی، *تتمة المنتهی*، ص ۲۴۳.

۲. علی بن حسین مسعودی، *مروج الذهب*، ج ۲، ص ۳۸۲.

وَإِذَا تَلَّيْتُمْ عِنْدَهُمْ سُورًا
أَتَوْا بِالْأَحَادِيثِ مِنْ مَرْدِكٍ^۱

«وقتی در مجلسی از شرک گفته می‌شد، چهره آل برمک روشن می‌شد؛ ولی هنگامی که سوره‌ای از قرآن پیش آنها خوانده می‌شد، باب سخن را عوض می‌کردند و قصه‌های مزدک را پیش می‌کشیدند.»

به طور کلی، باید گفت بیشتر مشکلات، گرفتاری‌ها، درد و رنج‌ها و یا فقر و پریشانی‌هایی که به سراغ انسان می‌آید، نتیجه گناه و غفلت اوست؛ چنان‌که امام صادق علیه السلام فرمود:

«أَمَّا إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عِرْقٍ يَضْرِبُ وَلَا نَكْبَةٍ وَلَا صُدَاعٍ وَلَا مَرَضٍ إِلَّا بَدَنِبٍ وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ: وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ^۲ رگی زده نمی‌شود، پایی به سنگی برخورد نمی‌کند، سردردی حاصل نمی‌شود و بیماری‌ای پیش نمی‌آید، مگر بر اثر گناه. و این، همان کلام خداست که در کتابش فرمود: هر مصیبتی به شما برسد، به جهت اعمالی است که انجام داده‌اید و بسیاری را عفو می‌کند.»^۳

امیر مؤمنان علیه السلام نیز فرمود: «از گناه پرهیز کنید؛ زیرا هیچ بلا و کمبود رزقی نیست، مگر به دلیل گناه؛ حتی خراشی که بر بدن وارد می‌شود و پایی که به مانعی برخورد می‌کند و مصیبتی که پیش می‌آید.»^۴

نقش گناه در محرومیت از باران

نیامدن باران، عوامل متعددی دارد که یکی از عوامل، گناه است. از این‌رو، در روایات آمده که در اثر گناه، مردم از نعمت نزول باران محروم می‌شوند.

ابوحمزه می‌گوید: شنیدم که امام باقر علیه السلام می‌فرمود: «مَا مِنْ سَنَةٍ أَقَلَّ مَطَرًا مِنْ سَنَةٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَضَعُهُ حَيْثُ يَشَاءُ إِنْ اللَّهُ إِذَا عَمِلَ قَوْمٌ بِالْمَعَاصِي صَرَفَ عَنْهُمْ مَا كَانَ قَدْرَهُ لَهُمْ مِنَ الْمَطَرِ فِي تِلْكَ السَّنَةِ إِلَى غَيْرِهِمْ وَإِلَى الْفَيَافِي وَالْبِحَارِ وَالْجِبَالِ؛^۵ خداوند هیچ سالی باران را

۱. مطهر بن طاهر مقدسی، البدء والتاریخ، ج ۶، ص ۱۰۶.

۲. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۶۹؛ مجلسی، بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۳۱۵.

۳. شوری، آیه ۳۰.

۴. کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۱۸۱.

۵. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۷۲؛ مجلسی، بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۲۳۹.

مجلس چهارم: نقش گناه در سرنوشت انسان ■ ۶۳

کمتر از سال دیگر نازل نمی‌کند؛ اما هر کجا بخواهد قرار می‌دهد. هرگاه قومی گناه کنند، آنچه از باران برای آنان در آن سال مقدر کرده بود، به سوی غیر آنان به صحراها، دریاها و کوه‌ها می‌فرستد.»

تأثیر گناه در تیرگی دل

یکی دیگر از آثار گناه، این است که انسان را دچار قساوت قلب و سنگدلی می‌کند و همین امر سبب می‌شود که سرنوشت و مسیر زندگی آدمی تغییر کند. امام صادق علیه السلام فرمود: «مَا مِنْ شَيْءٍ أَفْسَدَ لِلْقَلْبِ مِنْ خَطِيئَةٍ إِلَّا الْقَلْبَ لِيُؤَاقِعَ الْخَطِيئَةَ فَمَا تَزَالُ بِهِ حَتَّى تَغْلِبَ عَلَيْهِ فَيَصِيرَ أَعْلَاهُ أَسْفَلَهُ»^۱ هیچ چیز به اندازه خطا و گناه، قلب انسان را فاسد نمی‌کند. گناه بر قلب وارد می‌شود و با اوست تا اینکه بر او غلبه کند. پس آن را واژگون می‌سازد.»

داستان شاگرد فضیل

فضیل بن عیاض که عارفی نامدار و از رجال طریقت است، شاگردی داشت که از برترین شاگردان او بود. هنگامی که شاگرد دچار بیماری شد و به بستر احتضار افتاد، فضیل به بالینش آمد و مشغول خواندن سوره مبارکه «یس» شد؛ اما شاگرد به فضیل گفت: استاد! این سوره را نخوان!

فضیل ساکت شد و گفت بگو: «لا إله إلا الله.»

گفت: «نمی‌گویم؛ زیرا از توحید بیزارم!» و در آن حال، از دنیا رفت. فضیل از مشاهده این حالت، بسیار پریشان و ناراحت شد. از کنار بستر شاگردش برخاست و به خانه خود رفت و از خانه بیرون نیامد تا اینکه در خواب دید شاگردش را به سوی آتش دوزخ و عذاب می‌برند! فضیل به او گفت: تو برترین شاگرد من بودی. چه شد که معرفت را از دست دادی و به چنین سرنوشتی گرفتار شدی؟

شاگرد پاسخ گفت: آلوده به سه گناه بودم:

۱. سخن چینی؛

۲. حسد بردن به مردم؛

۱. حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۳۰۱.

۳. دچار مرضی بودم و طیب به من گفته بود که باید سالی یک قدح شراب بنوشم تا بیماری من رفع شود.

این سه گناه، سرنوشت مرا عوض کرد و این گونه، دچار سوء عاقبت شدم.^۱ تاریخ، افراد بی‌شماری را معرفی کرده است که بر اثر گناه و نافرمانی پروردگار، مسیر زندگی آنها عوض شد و در دنیا و آخرت به خواری و عذاب گرفتار شدند؛ مانند «بلعم باعورا» و «برصیصای عابد».

در این عصر، وضع به گونه‌ای است که زمینه گناه بیش از هر زمان دیگر فراهم است حتی در برخی جاها گناهایی که بشر در دوران گذشته کمتر با آنها سروکار داشته، خودنمایی می‌کند. بنابراین، اگر بلاهای عجیب نازل شود، نباید تعجب کرد؛ چنان‌که امام رضا علیه‌السلام فرمود: «كَلَّمَا أَحَدَتْ الْعِبَادُ مِنَ الذُّنُوبِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَعْمَلُونَ أَحَدَتْ اللَّهُ لَهُمْ مِنَ الْبَلَاءِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَعْرِفُونَ»^۲ هر قدر بندگان گناهان جدیدی که پیش از آن انجام نمی‌دادند، مرتکب شوند، خداوند نیز بلاهای جدیدی برای آنها به وجود می‌آورد که پیش از این با آن آشنا نبودند.»

آه ای خدا خودم کمرم را شکسته‌ام
پل‌های امن پشت سرم را شکسته‌ام
نرخ طلایی گهرم را شکسته‌ام
آینه‌های دوروبرم را شکسته‌ام
چون عهدهای معتبرم را شکسته‌ام
حالا به سنگ خورده سرم را شکسته‌ام
حالا که بغض شعله‌ورم را شکسته‌ام
من توبه کرده‌ام تبرم را شکسته‌ام
در پیشگاه تو هنرم را شکسته‌ام

با سنگ هر گناه پریم را شکسته‌ام
نه راه پیش مانده برایم نه راه پس
من دانه‌دانه اشک خودم را فروختم
دیگر مرا نشان خودم هم نمی‌دهند
صدبار توبه کردم و غرق خجالت‌م
دنیا شکست‌خورده‌تر از من ندیده است
آرام کن مرا و در آغوش خود بگیر
راهم بده به باغ‌های شجره‌های طیبه
حالا ببین که به غیر از گدا شدن

۱. حسین انصاریان، تفسیر حکیم، ج ۸، ص ۸۷.

۲. شیخ صدوق، علل الشرایع، ج ۲، ص ۵۲۲.